

مدیریت دینی از نگاه امام علی علیه السلام

مجله علمی رویکردهای پژوهشی در علوم اجتماعی (سال دوم)
شماره ۶، جلد اول، تابستان ۱۳۹۵، ص ۳۴۳-۳۵۸

علی غضنفری

استادیار گروه علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

علی غضنفری

ali@Qazanfari.net

چکیده:

لازمه زندگی اجتماعی مقرراتی است که ضمن حفظ نظم جامعه، شهروندان را در مسیر تعالی جسمی و روحی یاری رساند. بدون تردید بایسته این مقررات، وجود مدیر و هیأت میرهای مشرف بر آن برای به جریان انداختن آن مقررات است. هیأت مدیره و ملت در برابر هم و هر کدام در برابر خدای خود مسئولیت‌هایی دارد. امام علی علیه السلام در کمتر از پنج سال، مطابق آنچه از سخنان ایشان در نهج البلاغه و سایر کتاب‌های حدیثی گردآوری شده است، به بسط وظایف مدیر و ملت پرداخت و در خطبه‌ها و نامه‌ها به تفصیل آن را بیان نمود. در این راستا مهمترین وظیفه ملت تبیيت از مدیر و محوری ترین وظیفه مدیر رعایت انصاف و ایجاد زمینه پیشرفت همه جانبه احاد ملت است.

آنچه نگانده در این پژوهش پی‌گیری می‌کند، اثبات این مهم است که گستردگی پرداخت امام به بیان هر دو مقوله (وظایف مدیر و مجموعه زیر دست)، گویای این مهم است که مدیر و مجموعه زیر دست روابطی دو سویه دارند و لزوم انجام وظیفه ملت مشروط به انجام وظایف از سوی مدیر می‌باشد.

کلید واژه: حکومت، سیاست، مدیریت، امام علی (ع)، نهج البلاغه.

مقدمه

امام علی ابن ابیطالب عليه افضل صلوات المصليین در مدتی اندک، علوم و معارفی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و به علم آسمانها بیش از زمین آگاهی یافت. ولی ادب و تواضع در مقابل استاد بزرگش، به وی اجازه نداد تا در زمان حیات او لب به سخن بگشاید. و آنگاه که برترین مصیبت را مطابق فرمایشش برخویشتن وارد دید و کس را در کره خاکی برتر از خود نیافت، در گستره عرفان و شناخت، عقل و خرد، اخلاق و سیاست، ابواب مختلف فقه و همه امور اجتماعی لب به سخن گشود و همه سخنواران را متحیر نمود.

آنان که ساعتها موضوع خود را در لابلای صدها کتاب کتابخانه‌ها می‌جویند، می‌نگارند، تقریر می‌کنند تا بلکه بی‌لکنن سخن را بر زبان رانند، از بیان موضوعاتی عمیق، فضیح و بلیغ، بدون تحقیق و به یکباره حضرت، دیوانه‌وار حیران و سرگردان، انگشت به دندان گرفته، با چشمانی مضطرب ناله سرمی‌دهند که: سخن علی، فوق سخن مخلوق و دون کلام خالق است

ورود حضرت در میادین مختلف چون شناخت و درک عظمت لایتنهای خداوند (خطبه اشباح)، توجه به حیات موجوداتی نامأنسوس به اذهان بشر آن روز (ر. ک: خطبه ۱۵۵ و ۱۶۵ و ۱۸۵)، ورود در عرصه بیان عالی‌ترین مدارج اخلاقی با جذاب‌ترین روش و گویاترین نکات و نافذترین کلمات (خطبه همام و تفسیر سوره تکاثر)، نیز ورود در مسائل عبادی و دعا با بیان جاذب‌ترین توصیفات خداوند در تعليماتش به «کمیل بن زیاد»، پرهیز از دنیاطلبی و دنیاگزینی در بالغ بر ۳۰ خطبه بهطور مستقیم و همچنین ورود در میدان جنگ و بیان مترقبی‌ترین تاکتیک‌های جنگی و ... و در نهایت ورود به عرصه سیاست، میدانی که پهلوانان تنومند را به خاک مذلت نشانده و چهره‌های درخشان را روسياه تاریخ نموده‌است و باقی‌ماندن بر زندگی زاهدانه پیشینش، بلکه زاهدتر از گذشته در دوران حکومت و بیان مدرن‌ترین و کارآمدترین قوانین، و به هم کوتفتن تعییض و فساد اداری حاصل از حدود بیست سال حکومت‌های پیشین و ایجاد اصلاحاتی نوین مطابق قرآن و سنت و...

اینها و چون اینها باعث شده‌است که «علی» نه مولای شیعیان و امیر مؤمنان و آقای مسلمانان بلکه مقتدای آزادگان عالم باشد. در این نوشتار موجز، برآنیم که با پژوهشی در یکی از زوایای «نهج البلاғه» که تنها گوشاهی از بیانات ارزشمند آن حکیم فرزانه، و آن عارف کامل و متخلق به اخلاق الله و زاهد وارسته و مجاهد فی سبیل الله و زمامدار عدل می‌باشد، ارتباط وظایف مدیر و جامعه را بررسی نمائیم...

حکومت

انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی بدون روابط اجتماعية میسر نیست. روابط اجتماعية مستلزم مقرراتی است که انسان‌ها در پناه آن قوانین از طمع برخی که به حقوق خود بسته نمی‌کنند در امان باشند. بر همین اساس، خداوند با فرستادن رسولاً و ابلاغ قوانین و مقررات، برنامه کلی سعادت دنیوی و اخروی انسان را تعیین نموده‌است.

بشر نیز با بهره‌گیری از خرد خود، در راستای همان قانون کلی، قوانین جزئی و اجرائی را وضع نموده تا ضمن پیشگیری از تعدی برخی، متعدیان به حقوق دیگران را تنبیه نماید و با تضمین حقوق سه گانه انسان‌ها، امنیت اجتماعية را محقق سازد. پس قانون مستلزم وجود قوه مدیره‌ای است که ضمانت اجرای قانون را بر عهده‌گیرد، چرا که قانونی که جرا نشود بی‌اثر بوده و جامعه را دچار هرج و مرج خواهد ساخت.

حضرت امیر علیه السلام وقتی شعار خوارج را شنید که می‌گفتند: فرمانی جز فرمان خداوند نیست (لا حکم إلا لله) فرمودند: «کلمة حق يُرَاد بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنَّ هُوَلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَأَ إِلَّا لَهُ، وَإِنَّهُ لَكَبِدَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمْرِ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَأَةِ الْمُؤْمِنِ، وَيَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيَبْلَغُ اللَّهَ فِيهَا الْأَجْلُ، وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَقِيرُ، وَيَقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ، وَيُوَحَّدُ بِهِ لِلْمُضَعِيفِ مِنَ الْقَوْيِّ؛ حَشَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ». (رضی: خطبه ۴۰)

سخنی حق است که از آن اراده باطل می‌شود، یعنی به درستی فرمانی جز فرمان خدا وجود ندارد، ولی اینها از این جمله، محتوایی دیگر اراده کرده‌اند و آن اینکه زمامداری جز خدا نیست. در حالی که این دیدگاه باطل است و مردم محتاج به زمامداری از بین خودشان هستند، چه آن زمامدار نیکوکار باشد و عادل و یا بدکار باشد و ظالم، مؤمن در زمان امارت و ریاست او به کار خود مشغول و کافر نیز بهره خود را می‌برد و از نظم و انصباط در جامعه استفاده می‌کند تا اینکه خدا اجل هر یک را در دورانش برساند. به وسیله او مالیات جمع می‌گردد، و با دشمنان مبارزه می‌شود، و راهها امن می‌گردد، حق ضعیفان از حلقوم ظالماً بازستانده می‌شود تا نیکوکار در امنیت قرار گیرد و از آفات بدکاران در امان ماند.

عبارت (مردم محتاج زمامدارند، نیکوکار باشد یا فاجر)، به این معناست که مدیر فاجر از عدم وجود مدیر بهتر است چه اینکه او برای تداوم ستم خود، نظمی نسبی محقق می‌سازد و این از هرج و مرج مطلق بهتر می‌باشد. و صدالبته که مدیر عدل قابل قیاس با مدیر جور نیست، مدیری که همه در سایه حکومت او آسایش یابند و راههای سعادت خود را هموار بینند. مرحوم خوئی می‌گوید: وجود سلطان هرچند که ستم پیشه باشد از نبود او بهتر است؛ چرا که نبود او فتنه انگیز و موجب هرج و مرج است ولی وجود وی موجب اصلاح برخی امور می‌شود. (هاشمی خوئی: ج ۴، ۱۸۵)

ابن ابیالحدید در تفسیر خطبه حضرت امیر علیه السلام آوردۀ‌داند، این نص صریحی است از امام علیه السلام به وجوب امامت. (ابن ابیالحدید: ج ۲، ۳۰۸؛ سپس می‌گویند: تمامی متکلمین قائل به وجوب امامت هستند. تنها «ابویکر اصم» گفته‌است که اگر مردم خود منصف هستند و ظلم نمی‌کنند، امامت وジョب امامت ندارد. ایشان، این ظرفیت را عادهً مردود می‌شمارد و امکان اینکه جریان امور مردم بدون مدیر اصلاح شود بعيد می‌شمرد و لذا در واقع ابویکر هم با اصل وجوب امامت مخالفت نورزیده است.

ابن ابیالحدید می‌فرماید: راه وجوه امامت به نظر اندیشمندان اهل بصره شرع تنها است و به نظر دانشمندان بغداد و ابوعنان جاحظ از اندیشمندان بصره و نیز معتبرله عقل است و این همان مبنای شیعه می‌باشد. ولی ما (معتزله) می‌گوییم ریاست بر مکلفین از مردم، واجب است و باید مردم امام را برگزینند، و شیعه می‌گوید ریاست و امامت برخداوند به عنوان لطف او بربشر لازم می‌باشد و امام بایستی از ناحیه او برگریده شود. ایشان به ظاهر کلام امام علیه السلام استناد کرده و می‌گوید: حضرت امیر علیه السلام وجوه امامت را بر مکلفین مطرح نموده است و می‌فرماید: «لَا يَدِلُّ لِلنَّاسِ» پس نصب امام می‌بایست از سوی مردم صورت پذیرد. (ابن ابیالحدید: ج ۲، ص ۳۰۸)

البته معلوم است که امام علیه السلام در پی بیان اساس نیاز انسان به حکومت است، و هیچ‌گونه اشاره‌ای به شیوه نصب مدیر ندارد، بنابراین این بخش از سخنان ابن ابیالحدید صحیح به نظر نمی‌رسد.

حقوق مدیر و جامعه بر هم

امام علی بن ابیطالب علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود در صفين (خطبه ۲۱۶) طالبی ابراد فرمودند که خلاصه آن چنین است: خداوند حقوقی برای بعضی از مردم برعضی دیگر قرار داده است که یکی از آنها حق زمامدار برمقدم و حق مردم براوست. نظام الفت و عزّت دین زمانی حقوق می‌شود که این حقوق رعایت گردد، رعایت این حقوق موجب تقویت حق، صاف شدن جاده‌های دین، برقراری اعتدال، اصلاح امور و زمانه می‌گردد، و تهدی به حقوق رعیت یا زمامدار نظام اجتماعی را بهم می‌زند، ظلم و ستم عیان شده، برنامه‌های دینی دچار انحراف گشته و آداب مذهبی متروک می‌گردد و اخلاق در جامعه ضایع خواهد شد. «وَأَعْظَمُ مَا أَفْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيقَةٌ فَرِيقَةٌ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعْلَهَا نِظامًا لِلْفَتَنِهِمْ وَعِزَّا لِدِينِهِمْ، فَلَيَسْتَ تَضَلُّلُ الْوَلَاةِ وَلَا تَضَلُّلُ الْوَلَاةِ إِلَّا بِإِسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا غَرَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ...».

در میان حقوق خداوند، بزرگترین حقی که فرض و واجب شمرده است، حق مدیر برجامعه و حق جامعه بر او است. این حقی است که خدا برای هریک از زمامدار و جامعه قرار داده و آن را مایه برقراری نظام الفت با یکدیگر و عزّت دینشان شمرده است. بنابراین جامعه جز با اصلاح مدیر، اصلاح نمی‌شود و مدیران و زمامداران جز با اصلاح ملت و روپراه شدن امور آنان، اصلاح نمی‌گردد. با این حال اگر ملت، حق حکومت را اداء کند و وظایف خود را در مقابل مدیر انجام دهد، و نیز اگر مدیر حقوق ملت را بپردازد و وظایفش را در برابر آنان به انجام رساند، حق در بین آنها تقویت می‌شود....

حق مدیر

با توجه به آنچه از بیان امام علیه السلام استفاده شد، حق مدیر بر ملت، اطاعت از دستورات مدیر است.
اطاعت و تبعیت

حق مدیر برجامعه، اطاعت از فرامین اوست؛ چه اینکه حکم مدیر اگر مطاع نباشد، در واقع مقهور اراده مردم خواهد بود. حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌های مختلف نهج البلاغه بارها به این موضوع اشاره نموده است.

آن حضرت در خطبه ۳۴ که بعد از جنگ خوارج ایراد کرده اند (هاشمی خوئی: ج ۴، ۷۲)، می‌فرماید: «وَآمَّا حَقُّ عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالْتَّصِيَحَةُ فِي الْمَشَهِدِ وَالْمَغَيْبِ، وَالْأِجَاهَةُ حِينَ اذْعُوكُمْ، وَالظَّاهِعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ».

حق من برshima این است که در بیعت خود با من وفادار باشید، در آشکار و نهان خیرخواهی را نسبت به من از دست ندهید، هرگاه شما را بخوانم /اجابتمن کنید و هرگاه فرمان دادم اطاعتمن نمایید.
حضرت در خطبه ۳۵، رسوایی جریان حکمت را معلوم اطاعت ننمودن از مدیر می‌داند.

«وَقَدْ كَنْتَ أَمْرَتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكْمَةِ أَمْرًا وَنَخَلَّتْ لَكُمْ مَخْرُونَ رَأْيِي، لَوْكَانَ يُطَاعُ لِقُصْبِرٍ أَمْرًا، فَأَبَيْتُمْ عَلَى إِبَاءِ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ وَالْمُنَابِدِينَ الْعُصَاءِ حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحِ بِنَصِحَّهِ وَضَنَّ الرَّنَدَ بِقَدْحِهِ فَكَنْتُ أَنَا وَإِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ: أَمْرَتُكُمْ أَمْرًا بِمُنْعَرِجِ اللَّوَى فَلَمْ تَسْتَبِيَّوْا الصَّحَّ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ».

من فرمان و رأی مسلم خود را در خصوص حکمیت بیان کردم اگر کسی گوش به سخن قصیر می داد، ولی شما چون مخالفان جفاکار و نافرمایان پیمان شکن اعتنا نکردید. تا حدی که نصیحت کننده در نصیحتش مردّ شد و چنان اصرار کردید که نصیحت کننده به تردید افتاد و از دادن پند پرهیز نماید. مثال من و شما چون گفته برادر هوازن (ذریذ ابن الصّمّة) است که گفت: نصیحت مرا در سرزمنی «منعرج اللوی» گوش نکردید تا اینکه با مداد آمد و حقیقت سخنم آشکار شد.

امام علیه السلام اشاره به ضرب المثلی در عرب کرداست. گویند «جزیمه ابرش» پادشاه حیره با «عمرو بن ظرب» پادشاه جزیره جنگ کرد و او را کشت، در بی کشته شدن عمر، دخترش «زباء» به جای پدر نشست و به حیله به جزیمه نوشت تو را به شوهری می پذیرم، جزیمه مشورت کرد، همه تشویق به رفتتنش نمودند، الا مشاوری زیرک به نام «قصیر بن سعید». جزیمه اعتباً به نهی قصیر نکرد و رفت و چون نزدیک جزیره شد و نشانه‌های حیله را دید، بار دیگر هم قصیر او را منع کرد، ولی او باز هم نپذیرفت و وارد جزیره شد و به دست زتا و به خونخواهی پدرش کشته شد. قصیر گفت: «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقُصْبِرٍ أَمْرًا» (مجلسی: ج ۲۲، ۳۲۲).

اخو هوازن نیز اشاره به داستانی مشهور در بین عرب دارد. در باره اساس این ضرب المثل نیز آمده است: درید با برادرش عبدالله به جنگ رفته بودند و بعد از فتح با غنائمی که به دست آورده بودند، بازگشتند. عبدالله خواست هنگام بازگشت در منطقه منعرج اللوی یک شب توقف کند، درید به او گفت: ممکن است دشمن با نیروی کمکی فرا رسد و بر سر ما ریزد، اما غرور عبدالله مانع پذیرش این نصیحت شد. صبحدم دشمن با گروهی بسیار بر سرشان ریختند و عبدالله را به قتل رساندند، درید که زخم بسیاری بر داشته بود گریخت و پس از آن ماجرا قصیده‌ای سرود که یکی از اشعار آن ضرب المثل گشته و امام در بیان خود آن را به کار گرفته است.

حضرت امیر علیه السلام اطاعت از حکومت عادله را فرض و واجب شمرده و خلاف آن را موجب زوال حکومت عدل و جایگزینی آن با حکومت فسق می داند. آن حضرت در خطبه ۱۶۹ در بی رفتن طلحه و زبیر به بصره برای راهنمایی جنگ جمل می فرمایند: «وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاغِتَكُمْ عَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرِهٌ بِهَا. وَاللَّهُ لَتَقْعُلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلُنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْأَئْمَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِنِّيْكُمْ أَبْدَأْ حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَى عَيْرِكُمْ».

تبعیت از حکومت الهی حافظ امور شماست، لذا فرمان او را بدون اینکه نفاق ورزید و دودل باشید و یا اکراه داشته باشید، اطاعت کنید. به خدا سوگند جز این راهی ندارید که یا اطاعت از حکومت عادله کنید و یا اینکه خداوند حکومت عدل را از شما بازگیرد، و هرگز به شما برخواهد گردانید، تا حکومت دیگری بر شما سلط شود.

ناگفته نماند جمله اخیر امام «لَيَنْقُلُنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْأَئْمَامِ» که در مسیر حرکت به سوی بصره بیان شده است (مجلسی، ج ۲۲، ۸۱)، کلامی مطلق است، یعنی حکومتی که هرچند کاملاً به عدل رفتار نمی کند ولی حتی المقدور قصد پیشبرد جامعه تحت نفوذ خویش را دارد، اگر مورد اطاعت قرار نگیرد، مدیری بدتر از او بر جامعه سیطره می یابد.

همان طور که قبلًا متذکر شدیم، یکی از علتهای اصرار امام علیه السلام در نپذیرفتن خلافت، تشتت آراء مردم بود. آن حضرت می دانست که مسلمانان او را اطاعت نمی کنند و از او فرمانی نمی برند. سراسر نهج البلاغه مملو از کلماتی در ملامت و سرزنش مردم کوفه و دیگر مسلمانان به خاطر نافرمانی آنان است، به گوشه‌هایی از این سرزنش‌ها که از عمق جان امام علیه السلام برمی خیزد و حکایت از حزن عمیق وی از نداشتن امتی ثابت قدم می نماید، توجه کنید:

امام علیه السلام خطبه ۲۷ را زمانی ایراد فرمودند که به او خبر رسید، سپاهی از سوی معاویه به فرماندهی «سفیان بن عوف غامدی» به شهر «انبار» که در مرز عراق و شام قرار داشت حمله کرده و فرماندار آن دیار «حسان بن حسان» را با سی نفر از یارانش به شهادت رسانده‌اند. (ر. ک: هاشمی خوئی: ج ۳، ۳۹۳؛ احمدی میانجی: ج ۲، ۱۱۰) امام علیه السلام با ناراحتی از کوفه خارج و به نخله در نزدیکی کوفه رسید. حضرت بر تپه‌ای ایستادند و خطبه‌ای را بیان فرمودند و در ضمن این خطبه کوفیان را چنین ملامت نمودند: «يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ ! حَلُومُ الْأَطْفَالِ، وَغَعْلُولُ رَبَّاتِ الْجِنَاحِ، لَوْدِيَّتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمْ وَلَمْ أَغْرِكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهُ - جَرَّتْ نَدَمًا، وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا. فَأَتَأْكُمُ اللَّهُ ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَّنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَّعْتُمْنَى نُفْعَبَ التَّهْمَمَ أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْجِدْلَانِ؛ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرْيَشٌ: إِنَّ أَبْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْخَرْبِ».

ای کسانی که به مرد می مانید ولی مرد نیستند، ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجه نشین، چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم به خدا که شناختن شما مایه پشیمانی است. خدا شما را بکشد که این قدر مرا خون به دل کردید و سینه ام را پر از خشم ساختید و جرعه‌های غم و اندوه را پیوسته به من نوشاندید، با سریچی و واگذاشتن من، اندیشه‌های مرا تباہ ساختید، تا قریش گفتند پسر ابوطالب مردی است شجاع، اما از فیون جنگ آگاه نیست.

در خطبه ۹۷ حضرت که به نظر مجلسی بعد از حملات سفیان به شهر مرزی انبار و نیز مدائن و به شهادت رساندن حسان بن حسان بکری بیان شده است، (مجلسی، الارشاد: ج ۱، ۲۸۲)، امام علیه السلام به ایستادگی و ثبات قدم و نیز عبادت‌های شبانه، و سجده‌های طولانی و پیشانی‌های پیشه‌بسته و چشمان اشکبار اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و می‌فرماید: هیچ کدام از شما را مثل آنان نمی‌بینم. «فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشْبِهُمْ مِنْنَمْ». حضرت در همین خطبه فرموده‌اند:

«لَوَدِدْتُ وَاللَّهُ أَنْ مَعَاوِيَةً صَارَ فَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارَ بِالدِّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةً مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجَلًا مِنْهُمْ».

به خدا/ دوست دارم معاویه با من چون مبادله یک دینار به ده درهم، ده نفر از شما را بگیرید و یک نفر از یارانش را بدهد.
و نیز فرموده‌اند:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مُنْبِتُ مِنْكُمْ بِشَلَاثٍ وَأَشْتَقَّيْنَ: صُمْ دَوْوَ أَسْمَاعَ، وَبَكْمْ دَوْوَ كَلَامَ، وَغَمْمَيْ دَوْوَ أَبْصَارِ، لَا أَخْرَارَ صِدْقَيْ عِنْدَ الْقَاءِ، وَلَا إِخْوَانَ ثِيقَةَ عِنْدَ الْبَلَاءِ! تَرَبَّتْ أَيْدِيْكُمْ! يَا أَشْبَاهَ الْأَعْبَلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا! كُلَّمَا جَمِيعَتْ مِنْ جَانِبِ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ».

ای اهل کوفه به سه چیز که در وجودتان هست و دوچیزی که از آن بی‌بهاره‌اید مبتلا شده‌ام، گوش دارید و کر هستید، حرف می‌زنید و گنگ هستید، می‌بینید و کور می‌باشید، و در مقابل نه هنگام نبرد آزاد مردید و نه هنگام آزمایش قابل اعتماد. خاک برستان شما باد (کنایه از زیر خاک روید و بمیرید و از زندگی خیر نبینید). شما چون شتران بی‌سازیانی می‌مانید که اگر از ناحیه‌ای جمع شوند از سوی دیگر پراکنده می‌گردند.

«ضحاک بن قیس» به دستور معاویه به اطراف کوفه هجوم آورد و به قتل و غارت مردم پرداخت و به کاروان حاجاج حمله نمود. به نظر خوئی این حادثه بعد از جربان حکمیت بوده است (هاشمی خوئی: ج ۴، ۱۸)، در پی این تجاوز امام علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ، الْمُجَمَّعَةُ أَبْدَانَهُمْ، الْمُخْتَلَفَةُ أَهْوَاهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوَهِي الصُّمَ الْصَّلَابَ، وَعَلَلُكُمْ يُطْمِعُ فِيْكُمُ الْأَعْدَاءُ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَكَيْتَ، فَإِذَا جَاءَتِ الْفِتْنَالْ قَلْتُمْ: حِيدِي حِيدَ! مَا عَزَّتْ دَغْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ: أَغَالِيلُ بِأَصَالِيلِ، وَسَالَلْتُمُونِي الْتَّطْوِيلِ، دِفَاعُ ذَيِّ الدِّينِ الْمَطْوُلِ! لَا يَمْنَعُ الضَّيْمُ الدَّلِيلُ! وَلَا يُدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجَدِ! أَيَّ دَارِ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهُ مَنْ عَرَّتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهُ - بِالسَّهِمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَيَ بِكُمْ فَقَدْ رَمَيَ بِأَفْوَقِ نَاصِلِ. أَصْبَحْتُ وَاللَّهُ لَا أَصْدَقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ؛ وَلَا أَوْعَدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ: مَا بَالَكُمْ؟ مَا دَوَّاْكُمْ؟ مَا طَبَّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْنَالَكُمْ، أَقْوَلُأَبْغَيْرِ عِلْمٍ! وَغَفَلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَطَمَعاً فِي غَيْرِ حَقٍّ!». (شریف رضی: خطبه ۲۹)

ای مردمی که اجسام‌تان جمع و افکار‌تان پراکنده‌است، سخنان شما سنج‌های سخت را متلاشی می‌کند ولی اعمال‌تان دشمنان را به طمع و امی‌دارد. آنجا که گرد هم نشسته‌اید چنین و چنان می‌گویید ولی وقت جهاد می‌گویید: ای جنگ از ما دور شو هر آنکس شما را بخواهد فریادش به جایی نرسد و دعواش پذیرفته نشود، و آنکه شما را رها کند قلبش از آزار شما در امان نخواهد بود. بهانه‌های شما برای نرفتن به جنگ، بیجا و گمراه کننده‌است و چون بدھکاری که پرداخت بدھی خود را به تأخیر می‌اندازد از من طلب تأخیر انداختن می‌کنید. افراد ضعیف و ذلیل هرگز نمی‌توانند ظلم را از خود دور نمایند و حق جز با گوشش و زحمت عاید نمی‌شود. شما که از خانه‌های خود دفاع نمی‌کنید بعد از این از خانه چه کسانی دفاع می‌نمایید و شما که دستور مرا نادیده می‌گیرید از کدام پیشوا بعد از من اطاعت می‌کنید. به خدا سوگند فریب خورده‌است کسی که حرف شما را گوش دهد و به گفتار‌تان مغور گردد. به خدا سوگند هر کس با یاری شما بخواهد بردشمن چیره شود، همانند کسی است که در قرعه، برگ پوچی نصیبیش شود. و آنکه بخواهد به وسیله شما تیراندازی کند، همانند کسی است که با تیر سرشکسته و بی‌پیکان تیراندازی می‌کند. به خدا سوگند سخنان شما را تصدق نمی‌کنم و به یاری شما امیدی ندارم و دشمنان را به کمک شما تهدید نمی‌کنم. چه شده است شما را، داروی شما چیست، علاج شما به چیست؟ دشمنان شما مثل شما نیستند، چرا از جهاد می‌گویید و عمل نمی‌کنید، و بی‌ورع غافلید و به غیر حق امید بسته‌ای؟

امام علیه السلام به دنبال جنگ خوارج، و کوتاهی سپاهیانش از رفتنه به سوی شام، در خطبه ۳۴ فرمودند:

«أَفَ لَكُمْ! لَقَدْ سَعَيْتُمْ عِتَابَكُمْ! أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عِوَاضًا؟ وَالَّذِلِّ مِنَ الْعِرْ خَلْفًا؟ إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ، كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمُؤْتَمِ فِي عَمْرَةِ، وَمِنَ الدَّهْوَلِ فِي سَكْرَةِ. يُرْتَجِعُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ، وَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوْسَةً، فَأَنْتُمْ لَا تَقْلِيْلَ بِشَيْقَةِ سَجِيسِ الْلَّيَالِيِّ، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ يَمَالِ بِكُمْ، وَلَا رَوَافِرِ عِزْ يُفْتَنُرِ إِلَيْكُمْ. مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَأَبْلِ ضَلَّ رُعَاتُهَا، فَكَلَّمَا جَمِيعَتْ مِنْ جَانِبِ اِنْتَشَرَتْ مِنْ آخَرِ».

لبیس - لعمر الله - سُرُّ نار الحرب اُتُم! تکادون ولا تکیدون، وتنتفص اطرافکم فلا تمیضون؛ لا ينام عنکم وانتم في غفلة ساهون، غالب والله المتخاذلون! وایم الله اینی لاظن بکم ان لوح حمیس الوعی، واسنحر المؤت، قد انفر جنم عن ابن ابی طالب انفراج الرأس. والله این امراً یمکن عدوه من نفسیه یغرق لحمة، وتهشیم عظمہ، ویفری جلدہ، لعظیم عجزہ، ضعیف ماضمت علیه جوانح صدیه».

نفرین برشما از بس شما را ملامت کردم خسته شدم، آیا به جای زندگی دائمی آخرت به زندگی موقع دنیا راضی شده‌اید؟ و به جای کسب عزّت تن به ذلت داده‌اید؟ هرگاه شما را به جهاد با دشمنان دعوت می‌کنم، چشمانتان مضطرب می‌شود. مثل اینکه در غمرات و سختی مرگ و زنج و بی‌هوشی به سر می‌برید و راه گوش شما بسته شده‌است و لذا در پاسخم حیران می‌مانید. چنان‌که عقلتان زائل گشته و دیوانه شده‌اید. من هیچ‌گاه به شما اعتماد نداشتم. و شما رکن و تکیه‌گاهی قابل اعتماء نیستید. نیز یارانی عزّتمند که به سوی آنها دست یاری دراز شود نمی‌باشد. شما چون شتران بی‌صاحبی هستید که هرگاه از سوئی جمع شوند از جانب دیگر متفرق گردند.

به خدا سوگند شما برای افروختن آتش جنگ، بد وسیله‌ای هستید. برای شما نقشه می‌کشند و شما حیله‌ای ندارید، شهرهای شما را متصرف می‌شوند و شما خشم نمی‌گیرید، برای حیله و تهاجم بر شما نمی‌خوابند و شما در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برید. به خدا سوگند شکست از آنان است که دست از یاری یکدیگر برداشتند.

و به خدا سوگند خیال می‌کنم اگر جنگ شدت گیرد و آتش مرگ افروخته شود، چون جدا شدن سر از بدن، از اطراف فرزند ابوطالب جدا می‌شوید.

به خدا سوگند آنکه دشمنی را بر جان خود مسلط نماید که گوشتیش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را جدا سازد، بسیار عاجز بوده و قلب او بسیار ضعیف و ناتوان است.

جیلانی می‌گوید این خطبه به قصد ایجاد نفرت از سپاه دشمن، طبعاً به جهت حیله‌گری آنان در جریان حکمت، بیان شده است. (جیلانی: ج ۲، ۱۹)

امام علیه‌السلام در پی حمله و غارت «نعمان بن بشیر» به فرمان معاویه‌در عین التمر، برای کوفیان خطبه‌ای ایراد فرمود و آنان را به خاطر سستی در مقابل دشمن به شدت ملامت نمود.

«نعمان بن بشیر» سفیر معاویه به سوی حضرت امیر علیه‌السلام بود، معاویه وی و «ابوهیره» را فرستاده بود تا قاتلان عثمان را از حضرت تحويل گیرند. هدف معاویه این بود که این دو به خودداری حضرت از تسليم قاتلان، شهادت دهند و شامیان را مطمئن نمایند، و بدین‌وسیله اسباب تحریص اهل شام بر علیه امام علیه‌السلام را فراهم نمایند.

امام آن دو را پند و اندرز داد و از حقایق آگاه ساخت، نعمان به اندرزهای امام گوش سپرد و به شام بازنگشت ولی پس از یک ماه به شام گریخت و در بین راه در «عین التمر» به‌وسیله فرماندار منطقه دستگیر شد. او به سفارش ووصایت «قرظة بن کعب» که مأمور امام علیه‌السلام برای جمع‌آوری زکات بود آزاد گشت و به شام رفت. چیزی نگذشت وی با دوهزار سپاهی از سوی معاویه به «عین التمر» تاخت ولی در پی شجاعت فرماندار آجبا به نام «مالک بن کعب» نعمان شکست خورد و گریخت.

ابن ابی‌الحديد می‌نویسد: زمانی که مالک مشغول نبرد بود، بارها به کوفه نامه نوشت و درخواست یاری کرد و امام علیه‌السلام چندین بار خطبه خواندند و مردم را به جهاد دعوت کردند، ولی تنها «عده بن حاتم» با هزار نفر از قبیله‌اش «طی» و به نقلی سیصد نفر، آمده کمک به مالک شدند؛ و البته قبل از زمان حرکت این عده، خبر شکست نعمان رسید. (ر.ک: ابن ابی‌الحديد: ج ۲، ص ۳۰ به بعد.) صاحب الغارات می‌گوید: این خطبه هنگام رسیدن خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر صورت گرفته و ابن ابی‌الحديد بدان سبب که مالک بن کعب در هر دو جریان حاضر بوده، مرتكب اشتباه شده است. ظاهراً حق با ثقیقی در الغارات است، چه اینکه عبارات خطبه بر این دلالت دارد که قبل از آن امام فرمانی داشته و مردم نپذیرفته اند و حادثه‌ی بعد صحت فرمان امام را کشف کرده است و این با کشته شدن محمد بن ابی بکر که قبلاً امام متمایل به فرستادن وی به مصر نبود، تناسب بیشتری دارد. هرچند این مسئله تاریخی از بحث ما خارج است، اما بی‌شک درک میزان مذمت بیان شده در سخن امام با حادثه به آن بستگی دارد.

امام علیه‌السلام در پی کوتاهی مردم در کمک‌رسانی به مالک کوفیان را مورد ملامت قرار دادند و سستی آنان را در جهاد با دشمن مذمت نمودند. سید رضی این سخن را تحت شماره ۳۹ آورده‌است: گفته شده تنها حدود سیصد نفر و حتی کمتر در اطراف امام اجتماع کرده بودند. (ثقفی: ج ۲، ۴۵۴)

«مُنِيتْ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمْرْتُ، وَلَا يُحِبِّ اذَا دَعَوْتُ. لَا أَبَا لَكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ؟ أَمَا دِينُ يَجْمَعُكُمْ، وَلَا حَمِيَّةٌ تَحْمِسُكُمْ؟ أَفَوْمُ فِيَكُمْ مُسْتَصْرِخًا، وَأَنَادِيكُمْ مُمْتَغَيْرًا، فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا، وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا، حَتَّى تَكْشِفَ الْأَمْوَرُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ. فَمَا يُدْرِكُ بَعْدَهُ ثَارَ، وَلَا يُبْلِغُ بَعْدَهُ مَرَامٌ، ذَغْوَتَكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرْحَرْتُمْ جَرْحَرَةَ الْجَمْلِ الْأَسْرَ، وَتَشَاقَّتُمْ تَشَاقُّ النَّضْوِ الْأَذْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مِنْكُمْ جَنِيدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ كَانَمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يُنْتَظَرُونَ».

گرفتار کسانی شده‌ام که هرگاه امرشان می‌نمایم اطاعت نمی‌کنند و چون دعوتشان می‌کنم احابت نمی‌نمایند. ای بی‌ریشه‌ها، برای یاری پروردگار خود منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید تا شما را جمع کنید؟ و یا نیست خیرتی تا شما را به خشم آورد؟ در میان شما ایستاده فریاد می‌کشم و از شما یاری می‌طلیم، و شما سخنم را نمی‌شنوید و دستورم را اطاعت نمی‌نمایید، تا اینکه پیشامدهای ناگوار پیش آید. نه با شما می‌توان انتقام خونی گرفت و نه به هدف رسید، شما را به یاری برادرانشان دعوت کردم، همانند شتری

که از درد ببالد، ناله سردادید، و مانند شتری بیمار و زخمی سستی کردید. تنها گروهی اندک به سوی من آمدند، آنان نیز چنان مضطرب بودند که گوئی آنها را به سوی مرگ میبرند و به مرگ مینگند.

امام علیه السلام در خطبه ۶۹ مدارا با اهل کوفه را به مدارا با شتران نوباری که از سنگینی بار پشتیان مجروح شده و یا به جامه کهنه‌ای که هرجانبی را بدوزند جانب دیگرش پاره می‌شود تشبیه نموده‌اند و می‌فرمایند: «وَأَنِّي لِعَالَمٍ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَيَقِيمُ أَوْدَكُمْ وَلَكِنِّي [أَوَّلُهُ] لَا أَرِي إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي». لا آری إصلاحكم بإفساد نفسي».

من می‌دانم چه چیزی شما را اصلاح می‌کند و کجی شما را راست می‌گرداند، ولی به خدا سوگند اصلاح شما را با تباہ ساختن روح و روان خودم جایز نمی‌شمرم.

در خطبه ۲۱ حضرت امیر علیه السلام مردم عراق را به زن بارداری تشبیه نموده که در آخرین روزهای حمل خود، جنینش را سقط کند و سرپرستش بمیرد و بیوه‌گی وی به طول انجامد. اشاره حضرت در این خطبه به جنگ صفين است، در آخرین لحظات این جنگ و در یک قدمی پیروزی ایمان بر خرافه و تزویر، حکمیت پذیرفته شد و در بی آن خوارج شکل گرفتند و در نهایت امام به شهادت رسید.

حضرت در خطبه ۱۰۸، کوفیان را چنان توصیف فرموده‌اند:

«مَالِيْ أَرَأَكُمْ أَشْبَاهًا بِلَا أَرْوَاحٍ، وَأَرْوَاحًا بِلَا أَشْبَاهٍ، وَتُسْتَاكِ بِلَا صَلَاحٍ، وَتُجَارَأْ بِلَا أَرْبَاحٍ، وَأَيْقَاظًا نُوَمًا، وَشُهُودًا غَيْبًا، وَنَاظِرَةً غَمْيَاء، وَسَاعِمَةً صَمَاء، وَنَاطِقَةً بَكْمَاء». صماء، وناطقة بكماء».

چه شده که شما را پیکرهای بی‌روح، و روح‌های بی‌پیکر، عبادت‌کنندگانی ناشایست، تجاری بی‌سود، بیدارانی در خواب، حاضرانی غایب، بینندگانی کور، شنوندگانی کر، و سخن‌گویانی گنگ می‌بینم.

آن حضرت بعد از بیان تصویری از حکومت ظالمانه معاویه و ستمهایی که در صورت تسلط وی روای خواهد داشت می‌فرماید: «أَيْنَ تَذَهَّبَ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ، وَتَتَّهِي بِكُمُ الْغَيَابِهِ وَتَخْدُعُكُمُ الْكَوَافِرُ؟ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَونَ وَأَنِّي تُوقُّونَ؟».

افکار گمراه کننده شما، را به کجا می‌برد؟ و تاریکی‌ها شما را چگونه حیران می‌سازد؟ و دروغ‌ها تاکی شما را می‌فریبد، از کدامین راه در شما نفوذ می‌کنند و چگونه شما را اغفال می‌نمایند؟

حزن و ناله علی علیه السلام به جهت نافرمانی وی در قضیه حکمیت و نپذیرفتن دستور جنگی او و نیز نپذیرفتن حکمی که حضرت انتخاب نموده بود، آنگاه شعله کشید که سپاهش بار دیگر در برپارش صفت کشیدند و زبان به مذمت حضرت به واسطه قبول حکمیت گشودند!

بعد از پذیرفتن حکمیت یکی از سپاهیانش گفت: گاهی ما را از حکمیت نهی می‌کنی و گاهی بدان امر می‌نمایی، نمی‌فهمیم کدام حرف تو درست است!!!

حضرت ناراحت شدن، دستها را به هم کوفتند و سپاهیانش را در خطبه ۱۲۱ به شدت مذمت نمودند. در ضمن بیان حضرت آمده‌است: می‌خواهم بیماری را به وسیله شما مدوا کنم و حال آنکه شما خود درد من هستید، مانند کسی که خار را با خار در آورد و در حالی که میل خار به خار است.

«أَرِيدُ أَنْ أَدَاوِي بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشَّوَّكَةِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلَعَهَا مَعَهَا» (در برخی نسخه‌ها ادویکم بکم آمده است. در این صورت مراد حضرت مداوای اصحابیش با خودشان بوده است (ر. ک: مجلسی: ج ۴، ۱۱۱) امام با بیان این جمله که در لغت عرب ضربالمثل است و جائی بکار می‌رود که آدمی از کسی طلب یاری کند که به دشمنش تمایل دارد، اوج ناراحتی خود را از بی مبالغی کوفیان نسبت به وظایفشان اعلام می‌دارد.

آن حضرت در خطبه ۱۲۵، واقعه حکمیت و عوامل پذیرش آن را توضیح داده و در پایان، اینگونه اهل کوفه را مذمت می‌فرماید: «أَفَ لَكُمْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بِرْحًا، يَوْمَ أَنَّا دِيْكُمْ وَيَوْمَ أَنْجِيْكُمْ فَلَا اخْرَارٌ صِدِّيقٌ عِنْدَ النَّدَاءِ، وَلَا إِخْوَانٌ ثِنَّةٌ عِنْدَ النَّجَاءِ».

وای بر شما، چقدر از شما ناراحتی دیدم و به تنگ آدمم. روزی با صدای آشکار شما را می‌خوانم، و دگر روز رازی را با شما در میان می‌گذارم، شما نه مردان آزاده و راستگو در وقت نداء هستید و نه برادری رازدار هنگام نجوای.

حضرت در خطبه ۱۳۱ بعد از پذیرش حکمیت (ر. ک: مجلسی: ج ۳۳، ۳۷۰)، کوفیان را ارواح مختلفه و قلبهای پراکنده می‌خواند و آنها را در فرار از حق به فرار بز از غرش شیر تشبیه می‌نمایند.

«أَيَّتَهَا النُّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتَّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عَقْوَلُهُمْ، أَظْلَارُكُمْ عَلَى الْحَقِّ، وَ أَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِغْرِيْبِ مِنْ وَعْوَدَةِ الْأَسَدِ، هَيَّهَاتُ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقْيِمَ إِعْوَاجَاجُ الْحَقِّ».

ای مردم گوناگون و دلهای پراکنده، شما که جسمتان حاضر و عقلتان پنهان است، من شما را به سوی حق می‌کشانم و شما چون گوسفندانی که از غرش شیر می‌گریند، فرار می‌کنید. چه بعید است که من با یاری شما بتوانم عدالت را از بند تاریکی برهانم و یا آن را که منحرف شده، استوار سازم.

آن حضرت در خطبہ ۱۸۰ ضمن مقایسه سپاه معاویہ در ثبات قدم با سپاه خودش در سستی و غفلت، ناله عمیق خود را به این جمله ختم می‌کند:

«وَلَمْ أَحِبَّ مَا آتَا لِاقٍ إِلَى الْمُؤْتَ»

دوسن داشتنی ترین چیزی که میخواهم ملاقاتش کنم مرگ است.

امام علیه السلام بعد از شهادت «محمد بن ابوبکر» به عبدالله بن عباس نامه‌ای نوشت و از مطیع نبودن مردم شکوه کرده، (ر. ک: صالح: ۴۰۸) و فرمود: از خدا می‌خواهم برای نجات من از این مردم فرجی عاجل قرار دهد. به خدا قسم اگر علاقه‌ام به شهادت در پیکار با دشمن نبود، و نفسم را برای مرگ در راه خدا مهیا نکرده بودم، دوسن می‌داشتم حتی یک روز با این مردم روبرو نشوم و هرگز آنان را ملاقات نکنم.

«أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلًا، فَوَاللَّهِ لَوْلَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِي فِي الشَّهَادَةِ وَتَوْطِينِي نَفْسِي عَلَى الْمُتَنَبِّئِ، لَا حَبَبْتُ أَلَّا أَلْقِي مَعَ هَوَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا، وَلَا أَلَّتَقِي بِهِمْ أَبَدًا» (شیریف رضی: نامه ۳۵)

در خطبہ ۲۰۲ حضرت امیر علیه السلام وقتی که از دفن حضرت صدیقه طاهره علیه السلام فارغ شد، با دلی پر غم و اندوه از سه چیز شکایت می‌کند. غم ارتحال رسول خدا که حضرت آن را از هر مصیبی افزونتر می‌داند و هر بلایی را نسبت به آن کوچکتر می‌شمارد. غم رفتن محرم اسرار و خزینه رازهایش حضرت زهرا علیه السلام، که آن حضرت اندوه از دست دادن او و رسول خدا را اندوهی همیشگی می‌داند. غم سوم حضرت از دست نافرمانی‌ها و خیرسروی‌ها و سرکشی‌های اصحاب خویش است. حضرت در این باره می‌فرماید:

«سَتَبَّئِكَ إِنْتَكَ بِتَضَافِرِ أَمْتَكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَخْفِهَا السُّوْلَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ، هَذَا وَلَمْ يَطْلُبِ الْعَهْدُ، وَلَمْ يَحْلُّ مِنْكَ الذِّكْرُ»

به زودی دخترت به تو خبر خواهد داد که امتن بر ستم به وی اجتماع کردند، سرگذشت او را از خودش باز پرس، و رفتار امت را از او خبر گیر. این همه ستم را با اینحال بر ما روا داشتند که چیزی از ارتحال تو نگذشته و یاد تو فراموش نشده است.

این گونه ملامتها و سرزنش‌ها که حاکی از اطاعت نشدن از سویی، و سوز هدایت مردم و اقامه پرچم عدالت از سویی دیگر است، در خطبه‌های دیگری نیز دیده می‌شود. حضرت سحرگاه روزی که ضربت خوردن، فرمودند: رسول خدا را به خواب دیدم و عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چقدر کارشکنی‌ها و لجاجت‌ها از امت تو دیدم. «یا رسول الله ماذَا لَقِيتُ مِنْ أَمْتَكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ». (شیریف رضی: خطبہ ۷۰) آقای خوئی در شرح این قسمت می‌گوید: شکوه علی به پیامبر حکایت از نهایت اندوه اوست. (هاشمی خوئی، ج ۵، ۲۶؛ امام می‌گوید: پیامبر در انتهای این رویا به من گفت: آنان را نفرین کن. من گفتم خدایا بهتر از آنان را نصیب من نما و بدتر از من را نصیب آنان کن. (هاشمی خوئی: ج ۳، ۴۷۴))

رابطه دوطرف

بیان این شکوه‌های مکرر و اندوه جانکاه ازوی امام نشان دهنده وجوب شرعی و عقلی اطاعت از وی به عنوان مدیر جامعه اسلامی است چه اینکه واجب نبودن تبعیت محتاج این نگرانی‌های شدید نبود. اما آیا این تبعیت به نظر امام یک سویه است و یا مشروط به این است که مدیر نیز به وظایف خود آشنا بوده و ملزم به رعایت آنها باشد؟

در پاسخ این سوال باید گفت آنچه از مجموعه فرمایشات امام استفاده می‌شود این است که رابطه امام و جامعه رابطه ای دو طرفه است و طبعاً اطاعت از مدیری واجب است که خود را ملزم به رعایت حقوق جامعه بداند. امام همانجا که از سستی کوفیان گله دارد، به طرح وظایف خود می‌پردازد و حتی جزئیات آن را مطرح می‌نماید. اینک نگاهی به وظایف مدیر از منظر امام داشته باشیم.

ابن میثم بحرانی در شرح بخشی از خطبہ ۱۲۲ می‌گوید: صلاح حال والیان به صلاح حال رعیت بستگی دارد و فساد حال آنها به عصيان و نافرمانی رعیت وابسته است. پس اگر هر کدام از والی و رعیت وظیفه اش را انجام داد، حق بین آنان تکریم می‌شود. (ابن میثم: ج ۴، ص ۴۳)

خوئی معتقد است که رعایت انصاف بین حق مدیر و ملت ضروری است. به نظر او حق مدیر و رعیت مانند سایر موارد چون پدر و مادر با فرزند و یا زن و شوهر با هم و... بوده و تعدل و انصاف در آن لازم است. (هاشمی خوئی: ج ۱۴، ۱۲۵)

وظایف مدیر

وظیفه مدیر اسلامی اصلاح دین و دنیای مردم است. بر این اساس تمام فرامین و اعمال و رفتار مدیر اسلامی در جامعه بایستی متنضم حفظ این دو مهم یعنی پیشرفت دین و رفاه دنیوی ملت باشد.

امام علیه السلام بصورت مبسوط به طرح وظایف مدیر می‌پردازد و با حوصله در جای جای فرمایشاتش چه به صورت مستقیم خطاب به فرماندارانش و چه به صورت غیر مستقیم خطاب به مردم به بیان زوایای این مهم پرداخته است به طوری که در تحلیل این فرامین می‌توان به این نتیجه رسید که هدف امام از بیان این وظایف در جلسات عمومی و خطبه‌های نماز، طلبکار نمودن مردم نسبت به

مدیریت بوده است تا آنان همواره طالب حقوق خود از مدیر باشند و مدیران از آن حقوق سر باز نزنند. اینک بخشی از این دستورالعمل‌ها را مور می‌کنیم.

خودساختگی

شرط اول مدیر این است که وی فردی خودساخته بوده و به پیراستگی نفس خود بها دهد. سکونی از امام صادق علیه السلام از امام علی علیهم السلام نقل کرده که: اصلاح بین خود و خدا موجب اصلاح بین خود و مردم می‌شود. «من اصلح مابینه و بین الله اصلح الله ما بینه و بین الناس». (حر عاملی: ج ۱۵، ۲۹۷) البته همین مولف در کتاب دیگر این حدیث را قدسی شمرده است. (حر عاملی، جواهر السنیه: ص ۷۰۴) نیز امام صادق علیه السلام کسی که مردم را به سوی خود خواند در حالی که عالم‌تر از او بین مردم باشد بدععت‌گزار گمراه دانسته است. «منْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفَيْهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدَعٌ ضَالٌّ». (مجلسی: ج ۲، ص ۳۰۸ و ۱۱۰) امام علیه السلام در حکمت چنین فرموده‌اند: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَةً لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلَيَبْدأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلَيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ».

کسی که خود را در مقام پیشوایی مردم قرار می‌دهد، بایستی قبل از آن که به تعلیم غیر بپردازد، به تعلیم و آموزش خود روی آورد. و می‌بایست با عمل و متنش خود، بیشتر از زیانش مردم را تأدیب کند.

آن حضرت تحقق نظام دین را مشروط به مخالفت با هوای نفس می‌داند. *نظام الدين مخالفه الهوى والتنة عن الدنيا*. (آمدی:

(فصل ۸۲)

ترویج معنویت

توجه به ترویج معنویات در جامعه، از دیگر وظایف مدیر اسلامی است چرا که هدف زمامدار می‌بایست رساندن امت به قرب واقعی به خدا باشد. این هدفمندی از وی می‌تواند با مدیریت همه جانبه و خاصه فرهنگی، (چرا که در زمینه‌های اقتصادی مردم خود راه‌های آن را می‌یابند)، جامعه را از رخوت و سستی به در آورده و اعتلا بخشد و نسبتاً جامعه‌ای فاضل را پایه ریزی نماید.

امام بارها در طول حکومت بطور مستقیم و غیر مستقیم به رواج معنویت پرداخته است. (ر. ک خطبه ۱۲۲) حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۲۹، زوال اخلاق معنوی را به شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد و از بین رفتان ارزش‌های اخلاقی را تقبیح می‌کند. آن حضرت در خطبه ۹۷ ضمن دعوت مردم به راهیابی در مسیر صحیح و انجام عبادات و ترک محرامات، آنها را با اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآلہ قیاس کرده است. حضرت در خطبه ۱۴۰ مذمت دروغ، در خطبه ۱۴۱ حرمت سخن‌چینی، در خطبه ۱۴۲ نهی از ستایش کسی که مستحق ستایش نیست، در بخشی از خطبه قاصده (خطبه ۱۹۲) مذمت ترک امر به معروف و نهی از منکر را یادآور شده و توصیه‌های اخلاقی گسترده‌ای را در خطبه همام (ر. ک: خطبه ۱۹۳) و خطبه ۲۲۱ که در تفسیر سوره تکاثر وارد شده است، بیان نموده اند.

پرهیز از دنیا

پرهیز از دنیاگرینی از دیگر وظایف مدیر اسلامی است بی‌شک هیچ کس به اندازه امام دنیا را مذمت ننموده است. تمثیل دنیا به سایه کوتاه (ر. ک: خطبه ۶۳)، مسافری زود گذر (ر. ک: خطبه ۹۹)، زنی فاجر و طناز (ر. ک: خطبه ۱۹۱)، برگی جویده در دهان ملخی (ر. ک: خطبه ۲۲۴)، دانه تلخی که برشاخه درخت بلوط بروید (ر. ک: خطبه ۴۵)، استخوان خنزیر در دست شخصی جذامي (ر. ک: حکمت ۲۳۶)، تفاله برگ درخت سلم که با آن دباغی می‌کنند (ر. ک: خطبه ۳۲)، ته‌مانده طرف آب (ر. ک: خطبه ۴۲)، و غیره، بخشی از مثل‌های امام علیه السلام است. البته این تمثیل‌ها در او عینیت یافته بود و وی دنیا را سه طلاقه کرده بود.

یا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَيْ، أَبِي تَعْرَضْتِ؟ أَمْ إِلَيْ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكِ! هَيَّهَاتِ! غُرْيَ غَيْرِي، لَا حاجَةَ لِي فِيَكِ، قَدْ طَلَقْتُكِ ثَلَاثًا لَرَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ، وَحَرَطُكِ يَسِيرٌ، وَأَمْلَكِ حَقِيرٌ. أَهِ مِنْ قِلَّةِ الرَّازِ، وَطُولُ الطَّرِيقِ، وَبَعْدِ السَّقَرِ، وَعَظِيمِ الْمُؤْرِدِ (وَوَحْشِ الطَّرِيقِ). (ر. ک: ابن حیون: ج ۲، ۳۶۴)

ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می‌کنی؟ یا می‌خواهی مرا به شوق آوری؟ آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرانرسد، هیهات، دور شو و سراغ کسی دیگر رو، من به تو نیازمند نیستم، من تو را سه طلاقه کرده‌ام که رحوعی در آن نباشد، زندگی تو کوتاه، موقعیت تو ناچیز، آرزویت پست است. آه از کمی زاده توشه، و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد.

عدالت

نیز لازم است اجرای عدالت در کانون توجهات مدیر اسلامی قرار گیرد. اولین نتیجه حکومت عادله این است که تمام جامعه و حتی ظالمینی که حق مظلوم از آنها بازستانده می‌شود، احساس امنیت کنند. وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرْرَاءِ عَيْنِ الْوَلَاءِ إِسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَظَهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ. (نامه ۵۳)

برترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می‌شود، برقراری عدالت در همه جامعه و آشکار شدن علاقه رعایا نسبت به آنان است. (ر. ک: آقا جمال خوانساری، ج ۲، ۶۰۴)

حضرت امیر علیه السلام روایتی را که خود از پیامبر صلی الله علیه وآلہ در مورد پیشوای ستمگر شنیده است، نقل می‌نماید:

«وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يُوتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْأَعْمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحْخَى، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْدَهَا».» (شريف رضي: خطبه ۱۶۴) من از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ شنبیدم که فرمودند: پیشوای ستمکار را در روز قیامت حاضر می سازند در حالی که نه یاوری دارد و نه عذرخواهی، او را در آتش جهنم می افکند و او در آنجا چون سنگ آسیا به چرخش می افتد و سپس او را در قعر جهنم به زنجیر می کشانند.

تفوّق و توان، معیار مسئولیت

در همین باره مدیر اسلامی بایستی تقوی را تنها معیار اعطاء مسئولیت به افراد کارдан بداند. چه اینکه مسئولانی که از ناحیه مدیر منصب می شوند نقش مهمی در اجرای نظریات و ترویج اهداف مدیر دارند. «منذر» فرزند «جارود عبدي» که انسانی شایسته و صالح بوده فرمانداری ناحیه اصطخر (از شهرهای فارس که شهرها و قریه‌های بسیاری مانند یزد، ابرقو و نیزیز را شامل می شده است)، بر عهده داشت. اما وی نتوانسته بود راه پدر را پیمایید و خوشنامی وی را ادامه دهد. امام به او نوشت: شایستگی پدرت مرا نسبت به تو دچار خوشبینی ساخت و من گمان کردم تو هم پیرو هدایت او هستی و راه او را دنبال می کنی، ولی به ناگاه خبر آوردند که اطاعت از هوای نفس خود را رها نمی کنی و برای آخرت، ذخیره‌ای باقی نگذاشتند (شريف رضي: نامه ۷۱).

روزی طلحه و زبیر به حضور حضرت رسیدند، و با اینکه پافشاری او را در اجرای عدالت می دانستند، جاهطلبی مخفی شده در سینه‌های خود را آشکار ساختند و گفتند: ما با تو بیعت کردیم که در خلافت تو شریک باشیم. حضرت که هرگز حاضر به نافرمانی خدا و دادن امتیاز به کسی نبود، فرمودند: نه، شما شریک در تقویت و پاری من و کمک کاران در ناتوانی و مشکلات هستید. «لا ولکنْكما شریکان فی الْقُوَّةِ وَالإِسْتِعَانَةِ وَعَنْنَانَ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوْذِ». (آمدی: حکمت ۲۰۲)

و نیز فرمودند: حکومت را به کسی می دهم که از دین و امانتش مطمئن باشم، اما درباره شما باید فکر کنم. آن دو پس از مأیوس شدن از رسیدن به قدرت، به بهانه‌ی قتل عثمان متولّ شدند. بهانه‌ای که خود به آن ذی حقّتر بودند. (ر. ک شريف رضي: خطبه ۱۶)

توجه به توده مردم

همچنین مدیر اسلامی در مقابل تمام توده ملت مسئول است و هرگونه انحرافی که از ناحیه وی و یا قوانین حکومتی و یا سوء مدیریت او ناشی شود و یا هر نوع ستمی به آحاد ملت و لو به وسیله کارگزاران سطوح پایین تر صورت پذیرد، شخصاً مسئول آن خواهد بود و در قیامت از آن بازخواست می شود. امام علیه السلام به عثمان بن عفان آنگاه که مشکلات براو چیره شد و مجاهدانی از سراسر ممالک برای رفع ستم او جمع شده بودند، توصیه کرد که بنی امية را از رأس امور مسلمانان بردارد و به او فرمودند: «... وَاللَّهِ لَوْ ظَلَمَ عَالِمٌ مِّنْ غَمَالِكَ حَيْثُ تَغْرِبُ الشَّمْسُ لَكَانِ إِنْمَاءُ مُشْتَرِكًا بَيْنَهُ وَبَيْنَكَ». (ابن ابي الحدید: ج ۹، ۱۵۱).

به خدا سوگند اگر یکی از عمال تو تا آنجا که خورشید غروب کند به مردم ستم نماید، گناه او مشترک بین تو و او خواهد بود. توجه به توده مردم و پرهیز از راضی نگه داشتن خواص جامعه از دیگر زوایای پنهان نشده از نگاه امام است. امام علیه السلام در عهده‌نامه خود به مالک اشتر ضمن توجه به این نکته فرموده است:

وَلَيَكُنْ أَحَبَّ الْأَمْوَالِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَدُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْنِقُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ. وَلَيَسَ أَحَدٌ مِّنَ الرَّعِيَّةِ أَقْلَلَ عَلَى الْوَالِي مَؤْنَةً فِي الرَّحَاءِ، وَأَقْلَلَ مَعْنَةً لَّهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلِّإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقْلَلَ شَكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُرْدًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَصْعَفَ صَبَرًا عِنْدَ مُلْمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ. وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعَدْدُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأَمَّةِ؛ فَلَيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَغْهِمُهُمْ». (ر. ک: نامه ۵۳).

می بایست محظوظ‌ترین کارها نزد تو کاری باشد که با حق مناسب‌تر و با عدالت موافق‌تر و با رضایت عموم جامعه هماهنگ‌تر است، چرا که با وجود خشم عموم مردم از حکومت، رضایت خواص از آن کارگر نخواهد بود، در حالی که خشم خواص به واسطه رضایت عموم جامعه جبران پذیر می باشد. علاوه اینکه در مقایسه عموم ملت و خواص وابستگان حکومت، عموم مردم در حال صلح و آرامش، هزینه زندگی آنان سنگین‌تر و در حال نزول بلا و گرفتاری، یاری و اعانت آنها کمتر، و در اجرای انصاف، تاراحت‌تر و در درخواست، پراصرارت؛ و هنگام عطا و بخشش، کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع آنان از عطا، عذرناپذیرتر؛ و در لحظه مقابله با مشکلات، کم‌استقامت‌تر از خواص نیستند. مضائقاً اینکه پایه دین، و باعث اتحاد مسلمانان و ذخیره دفاع از دشمن توده ملت هستند. بنابراین بایستی در تضاد آراء توده ملت و خواص گوش توبه آنها باشد و میل تو به سوی آنان بیشتر باشد.

دستگیری از مستمندان

این توجه، منحصر در شیوه نگرش مدیر به جامعه نمی شود بلکه او می بایست عملأً چون توده ملت و ضعیفترین آنان زندگی کند. پوشак، منزل، غذای، نشست و برخاست و رفت و شد او، همه بایستی در سطحی مناسب با عموم جامعه و فقیرترین آنها باشد. و البته

این نکته تنها زینتی اخلاقی برای مدیر نیست بلکه او مؤلف به رعایت این نکات است و زندگی وی خارج از این چهارچوب مورد سؤال در قیامت خواهد بود.

دستگیری خاص از مستمندان با گسترش نظام تامین اجتماعی از بایسته‌های پیش روی مدیر اسلامی است. حضرت امیرعلیه السلام مالک اشتر را در مورد فقراء و تهیدستان چنین توصیه فرموده است: «**أَنَّ اللَّهَ الَّلَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفَلَى مِنَ الظَّالِمِينَ لَأَحِيلَّهُ لَهُمْ**». (شریف رضی: نامه ۵۳)

«عثمان بن حنیف انصاری» از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلاطین است. در جنگ احمد و تمام غزوات بعد از آن شرکت داشته و در زمان عمر، مسؤول رسیدگی به زمین‌های عراق و خراج آنجا بوده است. حضرت امیر علیه السلام او را به فرمانداری بصره منصوب کرد، وی حضرت را دوست می‌داشت و حاضر نشد با طلحه و زبیر هنگامی که آنها به بصره آمدند هم صدا شود. بعد از رفتان امام علیه السلام از بصره؛ حضرت، «عبدالله بن عباس» را فرماندار بصره نمود و عثمان را همراه خود به کوفه برد. او در صفین با امام بود و در بازگشت به کوفه از دنیا رفت. حضرت برای او متاثر شدند و فرمودند: اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم شکافته می‌شود «لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَّهَافَتْ». (امدی: ص ۱۱۲). ناگفته نامند برادرش «سهیل بن حنیف» نیز از اصحاب خاص پیامبر خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلاطین می‌باشد. وی در جنگ احمد از جمله کسانی بود که از شخص پیامبر دفاع می‌کرد. هنگامی که حضرت از مدینه عازم بصره شد، سهیل را به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد. او در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر علیه السلام بود. وی در سال ۳۸ هجری از دنیا رفت، حضرت امیر علیه السلام پنج بار برپیکرش نماز خواند و ۲۵ تکبیر گفت و برای از دست دادنش سخت غمگین گشت. ر.ک: (ابن اثیر: ج ۳، ص ۳۷۱)

روزی به حضرت امیر علیه السلام خبر رسید که یکی از اشراف بصره، عثمان را به صرف غذا دعوت کرده است. حضرت از این خبر متاثر شد و نامه‌ای شدید اللحن به عثمان نگاشت و در پایان نامه به عثمان می‌نویسد: اگر کوهی مرا دوست بدارد از همان قرص نان اکتفاء کند و البته آن را راه خلاصی عثمان از آتش می‌داند. «**فَاتَّقِ اللَّهَ يَا إِنَّ حُنَيْفَ، وَلْتَكُفْفُ أَفْرَاصَكَ لَيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصَكَ**». (شریف رضی: نامه ۴۵)

ایجاد وحدت

نیز می‌باشد رهبر اسلامی تمام توان حکومتی و اجرایی خود را برای ایجاد وحدت در جامعه به کار ببرد و از هر بهانه‌ای برای بقاء اتحاد بهره گیرد. حضرت امیر علیه السلام در خطبه معروف به قاصعه، (خطبه ۱۹۲) می‌فرماید: در احوال گذشتگان و امت‌های سابق تدبیر و تفکر کنید، بی‌تردید چیزهایی باعث عظمت و اقتدار آنها شده و چیزهایی نیز موجبات ذلت و خواری آنها گشته است. آنچه باعث موققیت آنها بوده است اتحاد و پرهیز از تفرقه بوده که باید سرمشق قرار گیرد و آنچه عامل انحطاط‌شان گشته عوامل تفرقه چون کینه‌های درونی تا خصوصیات‌های ظاهری و آشکار می‌باشد که باید از آنها اجتناب شود. (ر. ک: خطبه ۱۹۲) حضرت بعد از بیان جنگ‌های پیامبر خدا صلی الله علیه وآلہ وسلاطین، سپاه معاویه را «احوالنا فی الاسلام» می‌خواند. «لَكِنَا إِنَّا أَصْبَخْنَا نُقَابَلَ إِحْوَانَنَا فِي الْاسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّبَغِ وَالْأَغْوَاجِ وَالشَّبَهَةِ وَالْتَّوْلِيلِ، فَإِذَا طَعِنَنَا فِي حَصْلَةٍ يَلْمُمُ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا وَنَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْتَنَا، رَغَبَنَا فِيهَا وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا». (شریف رضی: خطبه ۱۲۲)

ولی اکنون ما با برادران مسلمان خود می‌جنگیم، و این به واسطه تمایلات نایجا، و کجی‌ها و انحرافات وارد شده برآنهاست، لذا هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع شدن پراکندگی ما می‌شود و ما به وسیله آن به هم نزدیک می‌گردیم و باقی‌مانده پیوند‌ها را محکم می‌سازیم، به آن اظهار تمایل کرده و غیرآن را رها می‌کنیم.

ابن میثم می‌گوید سخن امام دفع شبه‌ای بوده که در ذهن مخاطبان وجود داشته و آن اینکه: امام از جنگهاش با رسول خدا سخن می‌گفته و حال آنکه آن جنگها با کفار صورت گرفته است ولی اینک مسلمان با مسلمان می‌جنگد. امام برای دفع این شبه می‌گوید جنگ آنها برای ایجاد اسلام بود و جنگ ما برای بقاء اسلام. (ابن میثم: ج ۳، ص ۱۲۰)

پذیرش نصیحت

ارتباط مستقیم با مردم نیز از وظایف مدیر اسلامی است. امام به مالک فرمان داده است تا هر صبح و شام برای رسیدگی به امور مردم بنشیند (ر. ک: نامه ۶۷) چنین ارتباطی آثار بسیاری دارد از جمله اینکه چه بسا مدیر مرتکب اشتباه شود و فرمان ناصواب و یا عمل ناشایستی انجام دهد؛ بر مردم لازم است مدیر را در این‌گونه موارد نصیحت کنند و شاهد سقوط او نباشند. حضرت امیر علیه السلام با اینکه از مقام عصمت برخوردار بودند، همواره به مردم می‌فرماید از نصیحت وی کوتاهی نکنند. و امّا حقیّقیٰ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيِّنَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَهْدِ وَالْمَغْيَبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ ادْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ آمِرُكُمْ. (ر. ک: صالح: ۷۹)

حق من برشما/ین است که در بیعت خود با من وفادار باشید و در آشکار و نهان نصیحت و خیرخواهی مرا از دست ندهید.

آن حضرت در پی جنگ جمل از مردم درخواست می‌کند که از خیرخواهی وی و نصیحت بی‌غرض او کوتاهی نکنند. «**فَأَعْيُنُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ**». (امدی: خطبه ۱۱۸)
مرا با خیرخواهی خالصانه و به دور از هرگونه تردید یاری کنید.

حضرت در خطبه ۲۱۶، آنگاه که حق مدیر و رعیت را بیان می کنند می فرمایند:

«فَعَلَيْكُم بِالْتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحْسُنُ الْتَّعَاوُنِ عَلَيْهِ».

بر شما (مدیر و رعیت) باد که یکدیگر را بر اداء حقوقتان نصیحت کنید و به طور شایسته در انجام آن همکاری نمایید.

دوری از بدعت

اشاعه قوانین خرافی و مجعلوں نیز از آفات حکومت‌هاست که حکومت دینی از آن پرهیز می کند. حضرت امیر علیه السلام، در خطبه ۵، قانون ساختگی را منشأ فتنه دانسته و وضع آنها را عملی شیطانی می داند.

«إِنَّمَا بَدْءَهُ وُقُوعُ الْفِتْنَنِ أَهْوَاءً تُتَبَّعُ، وَأَحْكَامٌ تُبَتَّدَعُ، يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّ إِلَيْهَا رِجَالٌ عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ».

علت ایجاد فتنه‌ها، پیروی از هوای نفسانی و احکام و قوانین ساختگی است که با کتاب خداوند مخالف باشد (مذاهب باطلی که مردم را به فتنه می اندازد ریشه در تبعیت از هوای نفسانی و ایجاد قوانین من درآورده دارد) چنین قانونی موجب می شود جمعی برخلاف آئین حق، به حمایت از قانون خرافی پردازند.

صلابت و استواری

امام علیه السلام هرچند با اکراه حکومت را پذیرفتند، اما بعد از بیعت مردم با اوی، در انجام وظیفه شرعی خود هرگز کوتاهی نکردند. حضرت در واقعه جمل پس از اینکه حجت بروی تمام شد و اهل جمل شروع به تیراندازی‌های پی در بی و به شهادت رساندن برخی از سپاهیان امام علیه السلام نمودند، خود وارد صحنه شد و ارکان سپاه جمل را متزلزل ساخت، سپس پرچم را به فرزندش «محمد» داد و او را چنین به صلابت دستور داد:

«تَرْوُلُ الْجِبَالُ وَلَا تَرْلُ ! عَضَّ عَلَى نَاجِدَكَ، أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ، تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدْمَكَ، اِرْمِ بِيَصَرِّكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغُضَّ بَصَرَكَ، وَأَخْلَمَ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سَبِّحَانَهُ».

کوه‌ها از جای کنده شود و تو تکان مخور، دندانهایت برهمن بشار، کاسه سرت را به خداوند عاریه ده (خیالات را از خود دور کن و از سرخود در راه خدا بگذر)، پاهایت را چون میخ بزمین بکوب، به انتهای لشکر چشم بدوز و چشم خود را از اطراف خود بپوش، و بدان فتح نزد خداوند سبحان است.

پرهیز از جنگ

حضرت امیر علیه السلام علت حرکت‌های جنگی خود را در خطبه ۱۳۱ چنین تبیین فرموده است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِقُهُ فِي سُلْطَانٍ، وَلَا إِلَتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلِكِنْ لِنَرِدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِنَا، وَنَظَهِرَ الْأَمْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتَقْأَمَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ».

خدایا، تو خود می‌دانی، آنچه ما انجام دادیم نه برای بdst آوردن ملک و سلطنت و نه به خاطر بdst آوردن متاع ناچیز دنیوی بود. بلکه به این جهت بود که نشانه‌های دینت را بازگردانیم و صلح و آسایش را در شهرهای آشکار سازیم، تا مظلومان و ستمدیدگان احساس امنیت کنند و قوانین و حدود فراموش شده، اقامه شوند.

مدارا با دشمن

حضرت در یکی از سخنرانی‌های خود خطاب به اهل بصره، ضمن بررسی برخی وقایع و پیش‌بینی حوادث آینده در مورد عایشه فرمودند:

«وَأَمَّا فُلَانَةُ فَأَذْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضَعْنُ غَلَّا فِي صَدْرِهَا كَمْرُجَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتِ لِتَنَالَ مِنْ عَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيْهِ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى».(شیف رضی: خطبه ۱۵)

اما آن زن (عایشه) خیالات و افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه‌ای که در سینه پنهان می‌داشت، چون بوته آهنگران که آهن در آن ذوب شود به جوشش آمد، اگر او را دعوت می‌کردند که همانند این کار را در مورد غیرمن انجام دهد ابا می‌کرد. ولی با این حال او در نظر من همان احترام گذشته‌اش را دارد و حساب عملش با خداست.

پرهیز از نیرنگ بجای سیاست

حضرت در مورد سیاست‌داری معاویه که بر سر زبان افتاده بود، می فرماید:

«وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَهُ بِأَذْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَعْدِرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدَرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ».

به خدا سوگند معاویه از من سیاست‌دارتر نیست، بلکه او حیله‌گر و عصیان‌پیشه است. اگر نیرنگ بد نبود و معصیت شمرده نمی‌شد من سیاست‌دارترین مردم بودم، ولی هر نیرنگی گناه و معصیت است و هر گناهی کفر بوده و در قیامت هر حیله‌گر و مکاری پرچمی خاص دارد که به وسیله آن شناخته می‌شود.

منع از چاپلوسی

تملق و چاپلوسی از لغزش‌های بزرگ اخلاقی است. سلب عزت مؤمن، دوروئی و نفاق، عجب و غرور، بی‌توجهی به واقعیت‌ها و... از آثار زیانبار این گناه است. امام تملق را اخلاق ایمانی نمی‌داند.

قال علی عليه‌السلام: «ایاک وَالْمُلْقَ فَإِنَّ الْمُلْقَ لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْإِيمَانِ». (آمدی، غررالحكم)

بزرگان و کخدایان شهر «انبار» به حضور امام عليه‌السلام که در مسیر شام بود، آمدند و از مرکب‌ها پیاده شده و دویدند و مراسمی خاص که قبلاً در مقابل ملوک و پادشاهان انجام می‌دادند، اجرا نمودند. امام عليه‌السلام پرسید: این چه کاری است انجام می‌دهید.

گفتند: مراسم ماست که امیران را چینی بزرگ می‌شماریم. امام عليه‌السلام فرمود:

«وَاللهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهِدَايَةَ أَمْرَأٍ كُمْ ! وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَةَ وَرَاءَهَا الْعَقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانَ مِنَ النَّارِ». (شريف رضي: حکمت ۳۷)

به خدا/ قسم زمامداران شما از این عملتان بهره‌ای نمی‌برند و شما در دنیا زحمتی برخود هموار می‌نمایید و در آخرت به بدجخی گرفتار می‌آید. چه زیانبار است مشقتی که در آخرت عذاب خدا را به همراه داشته باشد و چه پرسود است آرامشی که امان از آتش با آن همراه باشد.

هنگام بازگشت حضرت از صفین نیز وقتی به قبیله «شمامین» رسید، «حرب بن شرحبیل» پیاده در کنار امام به راه افتاد، حضرت به وی فرمودند پیاده به راه افتادن کسی چون تو که بزرگ قبیله‌ات هستی در رکاب شخصی چون من که امیر تو هستم، باعث فتنه و غرور امیر و ذلت و خواری مؤمن است.

پرهیز از تجسس

تجسس از احوال، افعال و عقاید مردم جایز نبوده و برهیج کس روانیست که امور خلائق را مورد کنکاش قرار دهد و عقائدشان را تفتیش کند. غیر از نهی صریح آیه حجرات «لا تجسسوا»، (حجرات/۱۲) معصومین علیهم السلام در دهها روایت، حرمت این گناه را بیان کرده‌اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی گرانسگ می‌فرمایند: من مأمور نشده‌ام که قلوب مردم و دلهای آنان را بشکافم و آنچه در دل دارند بیرون ببریم. «إِنَّمَا أَوْعَمْ رَبُّكَ الْأَنْفُسَ لِمَلَائِكَةَ الْجِنَّاتِ وَالْمَلَائِكَةُ لِأَنَّهُمْ أَنْفُسَهُمْ». (بخاری: ج، ۵، ص ۱۱۱) حضرت امیر عليه‌السلام در عهدنامه‌اش به مالک اشتر می‌فرماید:

«وَلَيْكُنْ أَيْعَدَ رَعَيَّيْكَ مِنْكَ، وَأَسْنَاهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبَهُمْ لِمَعَابِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عَيْوَباً، الْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سَرَّهَا، فَلَا تَكْسِفُنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللهِ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَإِنَّسُرُّ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعَتْ يَسْتَرُّ اللَّهُ مِنْكَ مَا تَحِبُّ سَرَّهَا مِنْ رَعَيَّتِكَ، أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عَقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطِعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَبَّ عَنْ كُلِّ مَلَأَ يَضْعِحُ لَكَ، وَلَا تَعْجَلْ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعَ، فَإِنَّ السَّاعَيَ غَاشٌ، وَإِنَّ تَشَيَّهَ بِالنَّاصِحِينَ». (شريف رضي: نامه ۵۳)

بایستی دورترین مردم نسبت به تو و منفورترین آنان، کسانی باشند که در بی‌احوال مردم‌مند، چه اینکه مردم را عیوبی است و والی سزاوارتر است به اینکه آن عیوب را بپوشاند، پس عیوبی که از تو مخفی است آشکار نساز، تو باید عیوب ظاهر شده را اصلاح کنی و خداوند است که درباره آنچه از تو مخفی است، حکم می‌نماید. بنابراین تا آنجا که می‌توانی عیوب مردم را بپوشان، تا خداوند عیوب خودت را که دوست داری فاش نشود، آشکار نسازد.

عقده‌های کسانی که کینه دارند بگشنا و اسباب دشمنی را قطع کن، و از آنچه که خبر نداری و بر تو روش نشده خود را به غفلت بزن و در قبول سخن بدگویان شتاب مکن زیرا آنان هرچند لباس ناصحین پوشند، خیانت کنند.

مسلسل نکردن خویشان بر امور

مدیر جامعه اسلامی باید بداند که از جمله خطرهایی که در کمین او است، وجود خویشان و دوستانی است که چشم امیدشان به مدیر می‌باشد تا به وسیله وی به مال و جاه برسند و خود را از بیت‌المال مسلمین بهره‌مند سازند. این دسته از اعوان و انصار کارگزاران، با استفاده از آبروی مدیر، گلگاههای مهم اقتصادی را به کنترل خود در آورده و نیض اقتصاد جامعه را در دست می‌گیرند. وجود چنین وابستگانی برای مدیر، وی را از جامعه دور می‌سازد و حکومت او را به سوی دیکتاتوری و استبداد سوق می‌دهد، و زوال آن را نزدیک می‌گرداند. حضرت امیر عليه‌السلام جهت مصونیت مدیر از چنین عوایق خطرناکی خطاب به مالک فرموده‌اند:

«نَمَّ إِنَّ لِلَّوَالِي خَاصَّةً وَيَطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِثْمَارٌ وَتَطَلُّوْلٌ، وَقَلَّةٌ إِنْصَافٌ فِي مُعَالَمَةٍ، فَاحْسِمْ مَادَّةً أُولَيْكَ بِقَطْعٍ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَخْوَالِ. وَلَا تُفْطِعِنَّ لِأَخْدِ مِنْ خَاطِيَّتِكَ وَخَامِيَّتِكَ قَطْيَعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِقَادِ عَقْدَةٍ، تَضَرُّرٌ يَمَّنْ يَلِيقَا بِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشَرَّكٍ، يَخْمُلُونَ مَوْهَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيُكُونَ مَهْنَأً ذِلِّكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَغَيْبَهُ عَلَيْكَ فِي الْثَّيْنَا وَالْأُخْرَةِ».

مدیر را خاصان و نزدیکان صاحب سری است که به اموال دیگران چشم دوخته و به اموال مردم دست دراز نموده و در تجارت نیز کم‌انصفاند، پس ریشه ستم آنان را با قطع کردن اسباب و عوامل از میان ببر، و هرگز به اطرافیان و خویشان خودت زمینی (منبع پاافتادی)

و اگذار منما. و نباید چنان باشی که خویشانت به تو طمع کنند تا قراردادی به سود آنان منعقد سازی و آنها بدان وسیله به سایر ملت ضرر برسانند و در آنچه با مردم شریک می‌شوند، چون سهمیه آب زراعی و هرچیز دیگر به خلائق تعدی نمایند و یا هزینه‌های کار خودشان را بردوش مردم بگذارند، که در این صورت سود این کار تجاری برای آنها و عیب و نتیجه در دنیا و آخرت برای تو است.

نتیجه

همانطور که گفته شد مقررات لازمه زندگی اجتماعی است و وجود مدیر و هیأت مدیرهای مشرف بر آن، برای به جریان انداختن آن مقررات است. بی شک مدیر و مجموعه زیردست در برابر هم و هرکدام در برابر خدای خود مسئولیت‌هایی دارند. در این راستا مهمترین وظیفه ملت در کلام امام علی علیه السلام محور وظایف ملت تبعیت از مدیر و محوری تربین وظیفه مدیر رعایت انصاف و ایجاد زمینه پیشرفت همه جانبه احاد ملت است.

اطاعت از فرامین مدیر وظیفه ملت است که در صورت انجام وظایف محوله به وی چون خودساختگی، ترویج معنویت، پرهیز از دنیا، عدالت، تقوا و توان تنها معیار اعطاء مسئولیت، توجه به توده مردم، دستگیری از مستمندان، ایجاد وحدت، پذیرش نصیحت، دوری از بدعت، صلات و استواری، پرهیز از جنگ، مدارا با دشمن، پرهیز از نیرنگ بجای سیاست، منع از چاپلوسی، پرهیز از تجسس، مسلط نکردن خویشان بر امور باید انجام پذیرد. پس این رابطه دو سویه بوده و لزوم انجام وظیفه هر کدام متوسط به انجام وظیفه از سوی دیگری است.

منابع و مراجع

بعد از قرآن و نهج البلاغه

- آقا جمال خوانساری محمد بن حسن ۱۳۶۶ش، شرح آقا جمال بر غررالحکم و درالكلم، دانشگاه تهران، تهران.
- ابن ابی الحدید عبدالحمد بن هبہ الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ره، قم
- ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، ۱۴۰۹ق، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، جامعه مدرسین، قم.
- ابن اثیر عزالدین ابوالحسن، بی تا، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، ۱۴۰۴ق، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، بی جا احمدی میانجی علی ۱۴۲۶ق، مکاتیب الائمه علیهم السلام، دهقان، تهران.
- ثقفی ابراهیم بن محمد، ۱۴۱۰ق، الغارات، دارالكتاب الاسلامی، قم
- جیلانی رفیع الدین محمد بن محمد، ۱۴۲۹ق، الذریعه الی حافظ الشریعه، دارالحدیث، قم.
- حر عاملی محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، موسسه آل البيت، قم کلینی محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، کافی، دارالكتب الاسلامیه، تهران.
- صالح صبحی ۱۴۱۴ق، هجرت، قم.
- کلینی محمد بن یعقوب، ۱۴۲۹ق، دارالحدیث، قم.
- هاشمی خوئی میزا حبیب الله بی تا، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مکتبه الاسلامیه، تهران.
- مجلسی محمد باقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار، احیا التراث العربی. بیروت.
- مفید محمد بن محمد، ۱۴۱۳ق، الارشاد فی معرفه حجج غالله العباد، کنگره شیخ مفید، قم.

Religious management from Imam Ali "perspective

Ali Ghazanfari

The assistant professor of the department of Qur'anic sciences in the university of science and education of the Qur'an- Tehran

۹۱۲۶۰۰۲۲۰۵۹۸+

qazanfary@gmail.com

Abstract

It is necessary for a society to have rules and provisions, in order to maintain the social order and to help people keep having physical and spiritual improvement. With no doubt, while there would be a governor or governing board to operate the rules. The governing board and people both have mutual tasks on each other and also responsibilities to their God. Imam Ali, According to what has been narrated from him in Nahj Ul-Balaghah and some other books, explained the tasks of the governing board and people of the society in his speeches and letters in less than five years. In this regard, the most important rule for people is to obey the

governor and the most important rule of the governor is to keep fairness and promote an all-round development for each person in the society.

in this article, it will be proved that the great amount of Imam Ali's explaining the rules of the governing board and people of the society, shows that these two have mutual relationship and also shows that people's obligatory to do their tasks will be done if the governors operate their rules.

Keywords: Government, policy, management, Imam Ali, Nahj Ul-Balaghah